

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره سوم - پائیز ۸۹ - شماره پیاپی ۹

## سبک‌شناسی فکری رباعیات مولانا

(ص ۱۵۳-۱۳۷)

محمد امیر مشهدی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، عبدالله واثق عباسی<sup>۲</sup>، محمدرضا مشهدی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۶/۴

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۹/۲

### چکیده:

یک اثر ادبی را از جهات گوناگون میتوان مورد بررسی و ارزیابی سبک‌شناسی قرار داد. این پژوهش برآنست که درونمایه‌های فکری مولانا را در رباعیات بکاود تا پی برده شود که رباعیات او هر چند در کلیات درونمایه‌ها با غزلها و مثنوی مشترکست اما دارای امتیازاتی چون: اختصار و ایجاز، سادگی، صمیمیت و... است که آنها را از دیگر آثار مولانا متمایز میکند. رباعیات وی دارای افکار و اندیشه‌های والاست که اثبات میکنند بر حسب تفنن و سرگرمی سروده نشده است. لازم بذکرست در زمینه رباعیات مولانا و سبک‌شناسی آنها تاکنون پژوهشهایی در خور توجه انجام نگرفته است.

### کلمات کلیدی:

مولانا، نظم فارسی، رباعیات، سبک‌شناسی، سطح فکری.

---

۱ - عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

[mohammad.amirmashhadi@yahoo.com](mailto:mohammad.amirmashhadi@yahoo.com)

۲ - عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان [vacegh@yahoo.com](mailto:vacegh@yahoo.com)

۳ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه:

رباعی یکی از کوتاهترین قالبهای شعر فارسیست و بیشتر شاعران در این قالب طبع آزمایی نموده‌اند، زیرا «رباعی اصیلترین نوع شعر ایرانی و تابناکترین تجلی روح و فرهنگ ایرانی است و اندیشه‌های ناب ایرانی را به بیانی ساده و دلنشین دربر دارد. (ریاحی، ۱۳۶۶: ۳۵)

اگر قصیده در آغاز بیشتر در دربار شاهان و بزرگان برای مدح آنها بکار گرفته می‌شد و مثنوی به سبب آنکه برای به نظم کشیدن داستانهای بلند کاربرد داشت، موفقیت در غزلسرائی از عهده افراد هرچند چاشنی عرفان داشته باشند ساخته نبود. ولی «رباعی شعر زنده و جوشان عامه مردم ایران بود و میتوان حدس زد که بیشتر همراه چنگ و نی سروده میشد.» (همان: ۳۶)

در مورد رباعی، معانی لغوی، وجه تسمیه و منشأ آن و رباعی‌سرایان معروف قرنهای مختلف بسیار سخن رفته که ذکر آنها در این مقال نمیگنجد بنابراین در این مقدمه به پیوند رباعی و عرفان پرداخته شده است. «صوفیه از مردم و با مردم بودند و چنانکه از روایات ادبی بر میآید، رباعی از میان مردم پیدا شد و مردم سخت شیفته این جنس بودند». پس عجب نیست اگر صوفیان یعنی پدیدآورندگان ادبیات مردمی به این قالب توجه بسیار داشته باشند. اگر در قصیده علاوه بر مدح، مضامین متنوع دیگر همچون: پند و حکمت و اخلاق، حبسیه و شکوائیه، مضامین اجتماعی، وصف، هزل و هجو و... امکان حضور دارند، ولی در رباعی بطور عام و در رباعی عرفانی بطور خاص مضامین شعر محدود و کاسته میشود. «در رباعیهای عرفانی گرچه بیش از چند مضمون نیستند که تکرار میشوند، با این حال، عمق اندیشه ایرانی سیر تاریخ ایران را در همین چند مضمون، باید نهفته دید. ولی آنچه به شعرها آب و رنگ میبخشد و مانع میشود که تکرار مضامین نامحسوس گردد، ظرائف روحی، دقیقه‌ها و تموجهاست که در کلام جای دارند. حیرت میکنید که مبینید مسائل بسیار پهناور و اصلی را به این سادگی در یک عبارت عادی و آنی گنجانده‌اند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۲۹) اگر به بررسی قوالب شعری که مورد استفاده صوفیه و عرفا بوده، پردازیم نقش و حضور رباعی و غزل را پر رنگتر میابیم. چه بسا عارفانی که غیر از رباعی در قالبی دیگر شعر نسروده‌اند.

«به هرتقدیر، عشق صوفیه به رباعی بحدی بود که برخی از آنان چون خواجه عبدا... انصاری و شیخ ابوسعید ابوالخیر منحصرأ یا اکثرأ رباعی گفته‌اند و حتی بعضی اولین رباعیات فارسی را نیز به بایزید بسطامی نسبت داده‌اند. بطورکلی میتوان گفت که تمام صوفیه، کم و بیش به رباعی پرداخته‌اند. چنانکه سنایی، عطار، مولوی، شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ اوحالدین کرمانی و بسیاری دیگر هرکدام رباعیات زیبایی دارند...» (شمیسا، ۱۳۶۳: ۳۳-۳۴) علاوه بر اینکه رباعی مورد علاقهٔ عارفان شاعر بوده دانشمندان علوم دیگر چون ابن سینا، خیام و... نیز به رباعی علاقه نشان داده‌اند.

### سبک‌شناسی فکری رباعیات مولانا

شعر مولانا را از جهات گوناگون میتوان بر شعر دیگر شاعران برتری داد؛ از جهت موسیقی، تصاویر نو، زنده و پویا، مفاهیم و اندیشه‌های والا و دلپسند مخاطبان که هیچ وقت کهنه و فراموش نمیشود.

آنچه آثار مولانا را پراهمیت نموده نه کثرت اشعارست و نه احاطه بر دانشها و علوم زمانه‌اش همچون: علوم ادبی، فقه، حدیث، کلام، فلسفه، تصوف و... است. «وجه تعین و تشخص وی در گنجایش روح تسکین‌ناپذیر و پر از تموج، در پهنای فضای مشاعر غیرارادی او، در این دنیای اشباح و احلامی است که در جان وی زندگی میکنند.» (دشتی، ۱۳۷۵: ۲۷۶) میان هر شاهکار ادبی و روح و اندیشهٔ خالق آن پیوند ناگسستنی وجود دارد زیرا روح قدرتمند و متعالی و پهناور آثار متعالی می‌آفریند که افکار و عواطف آن اثر کهنه و فرسوده نمیشود در حالی که روح سطحی نگر آثار و افکار متناسب خویش بازتاب میدهد. «هرکس قصهٔ روحش درازتر، متنوعتر، پیچیده‌تر و حوادث در آن طاغیتر، تقدیرها کورتر و مستولیت‌تر باشد... این نکته همان چیز است که جلال‌الدین محمد را از سایر شعرا متمایز میکند. داستان روح او تمام نشدنی، مهمهٔ جهان مرموز درون او خاموش نشدنی «طومار دل او بدرزای ابد» و «چو افسانهٔ دل بی سر و بی پایانست» (همان: ۲۸۸)

در این پژوهش به پراهمیت‌ترین درونمایه‌های فکری مولانا در رباعیات شامل: درونمایه‌های عرفانی، اخلاقی، کلامی و فلسفی، اجتماعی و عاشقانه پرداخته میشود:

### درونمایه های عرفانی

پیش از ورود به مباحث درونمایه‌های عرفانی لازم است ذکر شود که «تفسیر و توجیه‌های مولانا درباره بعضی موضوعات و مسائل اسلامی ممکنست برای بعضی از متفکران اسلامی رضایت‌بخش و قانع‌کننده نباشد، ولی در عین حال مولانا با تفسیر و توجیه‌های شخصی و اختصاصی خود در سیستم فرهنگ اسلامی فعالیت میکند و از اسلام تجاوز نمی‌کند... بنابراین مقایسه جهان بینی مولوی با دیگر فلاسفه و عرفا و متفکران اسلامی بایستی در خصوصیات روبنایی جهان بینی و علمی آنان انجام بگیرد نه در اصول بنیادین و کلیات زیربنایی، زیرا همه آنان در اصول بنیادین متحدند.» (جعفری، بی تا: ۶۱-۶۰) برجسته‌ترین درونمایه‌های عرفانی در باعیات مولانا عبارتند از:

#### جهان، تجلی ذات حق است یا جمله معشوق است

در باغ اگر سرو، اگر گلزارست	عکس قد و رخساره آن دلدارست (۲۰۲) <sup>(۱)</sup>
بر هر جایی که سر نهم، مسجود اوست	درشش جهت و برون شش، معبود اوست
باغ و گل و بلبل و سماع و شاهد	این جمله بهانه‌ست، همه مقصود اوست (۳۱۹)

#### انسان، آینه جمال ذات حق است

ای نسخه نامه الهی که توی	وی آینه جمال شاهی که توی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست	درخود بطلب هر آنچه خواهی که توی (۱۹۲۱)

#### مرغ روح انسان، از بیضه سیمرغ ذات حق است و بسوی او پرواز میکند

مرغ ملکی از آن سوی گردون پرد	آن سوی که سوی نیست، آن سون پرد
آن مرغ که از بیضه سیمرغ بزاد	جز جانب سیمرغ بگو، چون پرد (۵۱۶)

#### فناء فی الله، فناء عاشق در معشوق (اتحاد عاشق و معشوق)

کم و بیش در آثار عرفا از اتحاد عاشق و معشوق، سخن رفته است مانند: «هم او آفتاب و هم او فلک. هم او آسمان و هم او زمین. هم او عاشق و هم او معشوق و هم او عشق. که اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است. چون عوارض اشتقاق برخواست، کار باز با یگانگی حقیقت خود افتاد.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۱۰)

یکی از ادیبان معاصر نیز در این مورد گوید: «... اتحاد شخصیت روحانی عاشق است با معشوق، که در غلبات عشق رخ میدهد... البته جلال‌الدین این اتحاد را از قبیل اتحاد نورها

میشمرد نه حلول .» (رکنی، ۱۳۵۹: ۷۲۸) و در رباعیات مولانا همچون آمیزش می و آب تصویر میکند (۱۴۹۴) وقتی که سالک از خود و غیر خود رها می‌گردد، معشوق میشود (۹۸۸):

- گفتم که: «مگر عاشق و معشوق دواند خود هر دو یکی بود، من احوال بودم (۱۱۶۸)

- هر دل که بری ز آز و شهوات آمد او طالب احوال و کرامات آمد

- در سر صفات حق، مقامات گرفت چون پاک شد از صفات، خود ذات آمد (۶۲۳)

- گفتمی که: «به گرد من چرا می‌گردی؟» گِردِ تو نِیم، به گرد خود می‌گردم (۱۱۵۱)

#### بقاء بالله

گر عاشق روی فیصر روم شوی او مید بود که حی قیوم شوی (۱۹۳۱)

#### فرق توحید با حلول

توحید در نظر عرفا با نظر عامه متفاوت است.

تابنده ز خود فانی مطلق نشود توحید به نزد او محقق نشود

توحید حلول نیست، نابودن تست ورنی به گزاف، باطلی حق نشود (۸۰۰)

#### برتری مستی بر هشیاری

«هوشیار کجا داند؟ بیهوشی مستان را...» (مولانا، ۱۳۷۸: ۷۸) «... مستی از غلبه عشق حاصل میشود، لیکن هوشیاری، پیامد استیلائی عقلست...» (چیتیک، ۱۳۸۲: ۳۷۷) در رباعیات؛ مولانا، هم نشینی با هشیاران را مرگ میدانند (۱۷۰۵) مجلس بیخودی و مستی مانند بهشت است (۷۸۵) فرد هشیار، همچون اسبی است که بهایش از زین آن اسب کمترست (۳۱۴) هشیاری، غصه‌های دنیا را همراه دارد (۵)

#### ابن الوقت بودن صوفی

بر کار گذشته بین، که حسرت نخوری صوفی باشی و نام ماضی نبی

ابن الوقتی، جوانی و وقت بری تافوت نگرده این دم ما حضری (۱۷۸۷)

#### توصیه به همنشینی با مردان خدا (انسانهای کامل)

مولانا در جای جای آثار خود از ملازمت پیر و مرشد و مردان کامل، بسیار سخن گفته است. «مختصه اصلی سبک مولانا را تطابق آن با وقایع حقیقی یا خاصیت حقیقت نمایی میدانم. این ویژگی در مثنوی، غزلیات و رباعیات به چشم می‌خورد چنانکه:

زاهد بودم ترانه گویم کردی سرفتنه بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم باز چیه کودکان کویم کردی (۱۷۱۶)  
این رباعی را هر شاعری میسرود مؤثر و زیبا بود اما در مولانا از این حدود تجاوز میکند و  
به زندگی غریب او مربوط میشود. «شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۲۶) درویشان بارگاه حق کیمیا  
هستند که مس وجود سالکان را به زر تبدیل میکنند (۷۲۳). سالکانی که از یاران نکو دور  
شوند همچون بز لنگ هستند که شکار گرگان میشوند (۶۷۸). در راه طلب، عارف اصل و  
رسیده لازمست که از جهان دامن کشیده باشد (۸۳۰).  
آنجا بنشین که همنشین مردانند تا دود کدورت ترا بنشانند (۷۱۸)

### درونمایه‌های اخلاقی

رباعیات مولانا از درونمایه‌های اخلاقی تهی نیست بلکه همچون دیگر آثارش بسیاری از  
توصیه‌های اخلاقی در درون داستانهای مثنوی، غزلها و رباعیاتش یافت میشود که با زبانی  
شیوا و ساده که برای همگان قابل درکست تبیین شده است. وی فروتنی و تواضع را دلیل  
کوچکی فرد نمیداند (۳۷۸) خودپرستی را نکوهش کرده (۹۱۷) و مخاطبانش را به دوری  
از خواهشهای نفسانی فرا میخواند (۱۸۲۸) احسان و نیکی و جود را میپسندد (۶۹۰) و...  
«خوانندگان آثار ادبی فارسی این شفقت و احساسات انسانی را نسبت به همه آدمیان و همه  
موجودات جهان در خلال کلماتی مؤثر و شیوا جلوه‌گر و درخشان میبینند، با مرغان گرفتار  
و آب و جویبار همدرد و همراز میشوند و بر همه دل میسوزانند حتی در عطوفت و  
بلنداندیشی با کسانی چون مولوی محشور میگردند.» (یوسفی، ۱۳۴۷: ۵۵) برجسته‌ترین  
درونمایه‌های اخلاقی عبارتند از:

روزه و تزکیه نفس: مولانا علاوه بر اینکه روزه را چون غربال میداند که ناخالصیها و نا  
پاکیها را میزداید (۲۹) و سبَد و زنبیل گدایی بنده از درگاه خدا مینامد (۱۶۲۱) بر این باور  
است روزه، خاک وجود انسان را به زر تبدیل میکند (۴۷۷) و... روزه، محک محتشم و  
دون آمد. (۶۳۳)

### وفای به عهد

در نظر مولانا وفاداری به عهد و پیمان از والاترین صفات اخلاقی است،  
آن را منگر که ذوفنون آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد

از عهدۀ عهد اگر برون آید مرد از هر چه صفت کنی فزون آید مرد (۵۳۵)  
 در باور مولانا، گرمای واقعی در تنور سوزان نیست، بلکه وفا کردن به عهدست و سرمای  
 واقعی، سرمای زمستان نیست بلکه وعده دادن و عمل نکردن است (۵۸۶).

#### ستایش درویشی و خرسندی

- آن کس که ز چرخ نیم نانی دارد وز بهر مقام آشنیانی دارد  
 نی طالب کس بُود نه مطلوب کسی گو: «شاد بزی که خوش جهانی دارد (۵۰۶)  
 - باترّه و نانی چو قناعت کردی چون ترّه مسنج، سبلت عالم را (۲۵)

#### نکوهش حسد

حسد، از بدترین بیماریهای اخلاقیست و منشأ آن خبث باطنیست. «بدان که حسد آن بود  
 که کسی را نعمتی رسد نو آن را کاره باشی و زوال آن نعمت خواهان باشی. و این حرام  
 است به دلیل اخبار و به دلیل آنکه این، کراهیت قضای حق - تعالی - است و خُبث باطن  
 است، که نعمتی که تو را نخواهد بود خواستن زوال آن از دیگری بجز از خُبث نباشد....»  
 (غزالی طوسی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۱۲۶)

ای یوسف، امان تو به خانه پدرست صحرا و برادران، هلاک و خطرست  
 با گرگ بساز و با حسودان منشین گرگ حسد از گرگ برونی بترست (۲۱۶)

#### نکوهش عیب جوئی

گر شرم همی از آن و این باید داشت پس عیب کسان زیر زمین باید داشت  
 ور آینه وار، نیک و بد بنمایی چون آینه، روی آهنین باید داشت (۳۹۶)

#### نکوهش تکبر

خودبزرگ بینی از صفات زشت اخلاقی است زیرا: «کبر عبارتست از تصوّر فوقیت و ترفع  
 نفس از درجه‌ای که مستحق آن باشد.» (کاشانی، ۱۳۸۲: ۲۴۶-۲۴۵)

- در کوی خرابیات تکبر نخزند مردی ز سر کوی خرابیات برند  
 آنجا برسی مقامی باید کرد یا مات شوی، یا بیری، یا ببرند (۶۸۵)  
 - دستار نهاده ای به مطرب ندهی دستار بده تا ز تکبر برهی  
 خود را برهان زانکه تو دستار نهی دستار بده عوض ستان تاج شهی (۱۹۳۸)

### درونمایه‌های کلامی، فلسفی

ما در صدد آن نیستیم که مولانا را به فلسفه و فلسفه‌پردازی منتسب کنیم زیرا از شعر و سخن او برمیآید که فلسفه را نمی‌سندد بلکه گاهی لغات و اصطلاحات فلسفی را در خدمت مقاصد عرفانی خود بکار می‌گیرد و گرنه قصد فلسفه‌پردازی ندارد «مولوی نه فیلسوف است و نه شاعر، هم فلسفی را تحقیر میکند و هم بر شعر میتازد چنانکه قافیه‌اندیشی را عبث می‌شمارد و از دست مفتعلن مفتعلن نیز شکایت میکند با این همه شور عشق، او را هم فلسفی کرده است و هم شاعر.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۶: ۱۹۷-۱۹۶) اما در مورد قضا و قدر و کوشش و اختیار انسان او به قضا و قدر و اراده حق فضیلت می‌دهد. «مولوی براساس بعضی از آیات و احادیث، مسأله قضاگردانی و بعبارت دیگر- تصریفات قضا- را یک امر الهی میدانند که خود جزوی از مشیت و قضای الهی است.» (فاضلی، ۱۳۸۶: ۳۴۴)

- |                                     |                               |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| «بیرون ز کفایت تو کاری دگرست» (۲۲۱) | - من جهد همی کنم، قضا می‌گوید |
| از کوشش عاجزانه چیزی ناید           | - این واقعه را سخت‌گیری، شاید |
| تا قفل چنین واقعه را بگشاید (۸۳۲)   | از رحمت ایزدی کلیدی بآید      |
| صورت همه مقبول هیولا باشد (۵۹۶)     | - هر فیض اثر، علت اولی باشد   |

### مُثُل افلاطونی

- |                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ما آمده نیستیم، این سایه ماست (۱۶۵) | اندر پس پرده‌ها یکی دایه ماست     |
| از آب کسی ستاره کی دزدیده ست؟ (۱۹۷) | من برفلکم در آب و گِل، عکس من است |

### درونمایه‌های خیّامی

برخی اندیشه‌ها هستند که در شعر خیّام، نمود برجسته و آشکار دارند و گرنه بسیاری از آنها در ادبیات و اشعار قبل از خیّام نیز بکار رفته‌اند. «صفت خیّامی بر ای فکر و اندیشه‌ای بکار میریم که چاشنی و مایه‌ای از مشرب منسوب به خیّام را در خود داشته باشد، چه این فکر مربوط باشد به پیش از زمان خیّام و چه به زمان او یا بعد از زمان او. این نامگذاری برای سهولت در تشخیص موضوع است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۴۱) این اندیشه‌ها هرچند که به نام خیّام و اندیشه خیّامی شهرت یافته‌اند برای آنها زمان و مکان خاصی نمیتوان پنداشت. در رباعیات مولانا نیز برخی از آن اندیشه‌ها یافت میشود.



۱- شناسایی اسرار جهان، ممکن نیست

واقف چو نگشتند ز اسرار جهان / اول زنخی زدند و آخر خفتند (۶۶۶)

۲- فناپذیری انسانها و کوتاهی عمر

کوتاه کند زمانه این دمدمه را / وز هم بدرد گرگ فنا این رمه را

اندر سر هر کسی غرور است، و لیک / سیلی آجل، قفا زند این همه را (۳۸)

پایی که همی رفت به شبستان سرمست / دستی که همی چید گل دسته به دست

از بند و گشاد دهن دام اجل / آن دست بریده گشت و آن پای شکست (۲۶۷)

یکچند به کودکی به استاد شدیم / یکچند به روی دوستان شاد شدیم

پایان حدیث ما تو بشنو که چه شد؟ / چون ابر در آمدیم و چون باد شدیم (۱۳۰۳)

دکتر اسلامی ندوشن در کتاب ناردانه‌ها بعد از ذکر یک رباعی لحن مولانا را خیامی می‌داند:

«اندر طلب دوست همی بشتابم / عمرم به کران رسید و من در خوابم

گیرم که وصال دوست درخواهم یافت / این عمر گذشته را کجا دریابم؟ (۱۱۱۹)

در اینجا اندکی لحن خیامی بخود می‌گیرد از عمر از دست رفته یاد میکند قدری متفاوت با

مضامین دیگرش که همه چیز را برای معشوق می‌خواست.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۹۰)

۳- دم و فرصت را غنیمت دانستن

امروز حریف عشق بانگی زد فاش / گر اوباشی، جز بر اوباش مباح

دی نیست شدت، هین میندیش ز لاش / فردا که نیامدست از وی متراش (۹۹۸)

برای این موضوع نیز دکتر اسلامی ندوشن ضمن ذکر رباعی لحن آن را خیامی می‌داند:

«صبح است و صبا مشک فشان میگذرد / دریاب که از کوی فلان میگذرد

برخیز چه خفتی؟ که جهان میگذرد / بویی بستان که کاروان میگذرد (۵۲۱)

رباعی است که لحن خیامی دارد. ندای اغتمام وقت.» (همان: ۱۷۸)

۴- شکایت از حيله گری و ستمگری چرخ و فلک

گر چرخ ترا خدمت پیوست کند / پذیر، که عاقبت ترا پست کند (۶۹۴)

ای چرخ فلک، ز مکر و بدسازی ها / از نطع دلم ببرده ای بازیه‌ها (۵۹)

۵- توجه به نقد دنیا

گویند که: «فردوس برین خواهد بود / آنجا می ناب و حور عین خواهد بود»

پس ما می و معشوق به کف میداریم چون عاقبت کار همین خواهد بود (۷۵۵)  
 پرواضحت که نگرش عارفان به دنیا با نگرش خیام متفاوت است ولی برخی از  
 اندیشه‌های مشابه در رباعیات خیام و عارفان به چشم میخورد. در هر حال «اتّصاف خیّام به  
 متصوّفه نیز وجاهتی ندارد زیرا اگر این نحوه اتّصاف درست میبود صوفیان نامداری مانند  
 نجم‌الدین رازی و عطّار نیشابوری زبان به قَدْح و طَعْن وی نمیگشودند.» (قنبری، ۱۳۸۴: ۱۱۵)  
 البته موضع‌گیریهای نجم‌الدین رازی و تعصّبات وی در بسیاری موارد از حقیقت  
 دورست و نمیتوان در همه حال نظر او را تأیید نمود.

### نکوهش دنیا

در رباعیات مولانا، بارها دنیا و جهان مادی نکوهش شده همچنانکه در مثنوی و غزلهایش  
 چنانست. شعر او الهام گرفته از قرآن و حدیث است پس اگر تشبیهات و تصویرهای او از  
 دنیا گونه‌ای است که با قرآن و حدیث تطابق دارد. آنچه از اشعار مولانا برمیآید آنست که  
 «مراد از دنیا، حیات اجتماعی مثبت نیست بل مراد نوعی غفلت و غرق شدن در ظواهر  
 حیات است.» (زمانی، ۱۳۸۵: ۷۹۲) در رباعیات مولانا:

#### الف- دنیا کشتزارست

در حدیث آمده است که: «الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخْرَجِ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۱۲)

با آنکه خداوند کریمست و رحیم گندم ندهد باز، چو جو میکاری (۱۷۵۳)

#### ب- دنیا زن پیر است

در این مورد نیز حدیث مفصّلی است که چهره واقعی دنیا در روز قیامت بر مردم آشکار  
 میشود: «يُؤْتَى بِالْدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى صُورَةِ عَجُوزٍ شَمَطَاءٍ زَرَقَاءٍ أُنْيَابُهَا بَادِيَةٌ...» (فروزانفر،  
 ۱۳۶۱: ۱۸۷)

دنیا زن پیرست، چه باشد گر تو با پیرزنی، اُنس‌گیری دو سه روز (۹۵۹)

#### ج- دنیا پُل و رباط (کاروانسرا) است

در حدیث آمده است که دنیا همچون پل است که باید از آن گذشت و به عمران و آبادانی  
 آن نباید پرداخت: «الدُّنْيَا قَنْظَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمَرُوهَا.» (مدّرس رضوی، بی تا: ۵۴۹)  
 پولی‌ست جهان که قیمتش نیست جوی یا هست رباطی که نیرزد پولی (۱۸۴۳)

دنیا چو قنطره است گذرکن چو پا شکست با پای نا شکسته از این پول‌گذری

(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۶، ۲۱۵)

#### د- دنیا جیفه است

حدیث است که: «الدُّنْيَا جَيْفَةٌ وَطَلَّابُهَا كِلَابٌ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۱۶)

چون قبله تو، جیفه دنیا آمد... (۱۵۴۴)

#### ه- دنیا زندان است

در حدیث است: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۱)

فانی شدم و پرید اجزای تنم بر چرخ که بر چرخ بُد اول و طنم

مستند و خوشند و می‌پرستند همه در غیب ازین وحشت و زندان که منم (۱۲۴۰)

و- دنیا زنبیل است: زنبیل جهان، گدای در یوزه تو (۱۵۴۸) (۱۵۴۹)

#### ز- دنیا کهدان است

کهدان جهان ز باد شد آشفته بر توبه جوی، چو مست باشی خفته (۱۵۹۶)

مولانا در رباعی (۱۱۶۵) جهان را به دام مانند کرده و در رباعی (۱۳۸۳) جهان را سرتاسر

رنگ میداند که در هر گوشه آن موش و پلنگ جای دارند و در رباعی (۱۴۹۶) از دنیا با نام

کهنه وطن یاد کرده است.

در چند مورد نگاه مولانا به جهان، مثبت است یکی آنگاه که جهان از شادی شاعر، چون

بهشت شده (۱۴۰۳) دیگر آنکه وقتی از مردان خدا سخن می‌گویید و آنها را به حضرت

عیسی (ع) مانند میکند. و مشک جهان را پُر از آب زلال میبند. (۱۰۸۱)

#### درونمایه های اجتماعی

اگر دقیق به مفاهیم و اندیشه‌های رباعیات مولانا بنگریم بسیاری درون‌مایه‌های اجتماعی

نیز در رباعیاتش وجود دارد از جمله: هنگامی که معشوق ازلی را به قاضی مانند میکند.

بطور پوشیده از رشوه ستانی قضات و پایداری حقوق ستم‌دیدگان نیز انتقاد میکند (۳۸۷) از

زاهدان ریا کار نیز فرو گذار نمیکند مولانا بر این باورست که اگر زهد و عبادت فرد، سود

نداشته و مؤثر به حال فرو نباشد، آن زهد حقیقی نیست بلکه ریایی و نمایشی است

(۱۸۳۶) وی همنشینی با نادان را چون سبویی میداند که باید با سنگِ اعراض و دوری

جستن شکسته شود (۱۰۷۶) مولانا در رباعی (۱۰۷۶) به همنشینی با زیرکان عالم و در

رباعی (۱۰۷۳) به همنشینی عشاق و در رباعی (۱۵۱۶) به همنشینی مشتاقان توصیه و آنجا که ناصحان، سرمستان را از محتسب میترسانند به یک فساد اجتماعی که مستی محتسب است اشاره میکند (۷۲۲) در رباعیات (۵۱۴) و (۱۴۱۰) به رسم اجتماعی عیدانه گرفتن اشاره دارد و... .

#### نوجویی و مفاخره ادبی

مولانا، سخن کهنه و تکراری را همچون پالان کهنه میداند که پشت خران را ریش و زخمی میکند (۷۰۱) وی نظم و شعر خود را عروس مینامد و معتقدست که در هر بیت او هزار دختر بکر همچون مریم (ع) ولی آبستن از معانی و اندیشه‌های بلند وجود دارد (۹۱۴).

نو جو، نو جو، که نو طرب بیش کند	پالان کهن، پشت خران، ریش کند	(۷۰۱)
طبعم چو حیات یافت از جلوه فکر	آورده عروس نظم در حُجره ذکر	
در هر بیتی هزار دختر بنمود	هر یک به مثال مریم آبستن و بکر	(۹۱۴)

#### درونمایه‌های عاشقانه

سخن عشق، از دل بر می‌آید. سوز و گداز، وجد و حال، شادی و غم، وصل و هجران و ... همه اثرات عشق است. در دوره‌های شعر فارسی از آغاز تاکنون هیچ موضوع دیگر، به اندازه عشق، بازتاب نداشته است. «رباعی شعر پاکیزه و ناب ایرانیست، سخن دل است به زبان دل.» (ریاحی، ۱۳۶۶: ۳۶) برجسته‌ترین درونمایه‌های عاشقانه در رباعیات مولانا عبارتند از:

#### عشق، مادر ماست

«عشق میتواند بصورت نیروی زنانه‌ای نیز، متجلی شود، زیرا او مادریست که انسان را، و نیز چهار عنصر را به دنیا می‌آورد... مادریست که با شفقت کودکانش را مراقبت میکند...» (شیمل، ۱۳۸۰: ۲۰۱)

- عشق است طریق و راه پیغمبر ما	ما زاده عشق و عشق بُد مادر ما	
ای مادر ما، نهفته در چادر ما	پنهان شده از طبیعت کافر ما	(۴۹)
- ما را مادر نژاد، آن عشق بـزاد	صدرحمت و آفرین برآن مادر باد	(۴۴۹)

### امیدواری در عشق

مولانا میگوید: «امید از حق نباید بریدن، امید سرراه ایمنی است اگر در راه نمیروی، باری سرراه نگاه دار. مگو که کژیها کردم تو راستی را پیش گیر. هیچ کژی نماند.» (فروزانفر، ۱۳۷۸: ۱ و ۲) و اینها یگانه نامیرایان‌اند: «ایمان، امید و عشق.» (کوئلیو، ۱۳۸۶: ۹۲) مولانا از بی‌نشانه بودن راه عشق، ناامید نمیشود و به کسانی که عشق را فقط، امید بیهوده و نام بدون واقعیت میپندارند می‌تازد و آنها را دروغگو مینامد (۱۰۵۴) در نظر او یقیناً یار، وفادار است و حتماً عاشق هجران کشیده به دیدار یار خواهد رسید (۱۰۵۵).

### عشق و شرع

مولانا، راه شرع پیامبر (ص) را با عشق یکی میدانند و میان آن دو، جدایی و ناسازگاری نمیپندارد. مولانا خود را بنده قرآن و خاک راه پیامبر (ص) میدانند. در نظر او کسی که از دیدار پیامبران شاد نشود گبر ابدی است. سخن از دل مولانا گفته است. چه خوب گفته است استاد دانشمند معاصر که: «مولانا، جوهر شریعت و طریقت را عبارت از عشق میدانند.» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۱۹۸) بنابراین عشق است طریق و راه پیغمبر ما (۴۹)

### عشق به اولیا و مردان حق

«گزیدن یار و اتصال به وی نزد مولانا اصل، بلکه غایت سیر و مجاهدت سالک است و بدین جهت در تمام زندگانی عرفانی خود بی یار و معشوق نزیسته و گاهی با شمس‌الدین و روزگاری با صلاح‌الدین و حسام‌الدین، گرم عشقبازی بوده است.» (فروزانفر، ۱۳۷۸: ۳۱۲) در نظر مولانا مردان حق همچون ماه نورانی به دل تنگ، به دیده و جان عاشق نور میبخشند. مولانا با تصویری نو، مردان حق را جبرئیل امین و منکران آنها را چون ابلیس ستیزه‌گر میدانند و حتی فراتر از اینها معتقدست که مردان حق، خدا یا فرستاده خدا هستند. «مولانا در عشق، به ماورای افقهای حسی نظر دارد و فرشتگان الهی، وی را به فراسوی دنیای حس میبرند.» (ستاری، ۱۳۸۴: ۱۲۳) عشق مولانا به مردان خدا با عشقهای مجازی دنیوی متفاوت است. «اگر عشق مولانا به شمس و مناسبات شگفت‌انگیز میان آن دو به افسانه و اسطوره میماند، این اسطوره همان اسطوره عشق شیفتگی خرد گریزست که ضد عشق واقع‌گرای مرد به زن در جامعه انسانی است.» (همان: ۱۱۶)

- گر در دل تنگ خود توماهی بینی از من بشنو، که شمس تبریز بود (۷۵۹)

جبریل امین زدشنه تیـز بـمُرد؟	- کی گفت که روح عشق انگیز بـمُرد؟
او پندارد که شمس تبریز بـمُرد (۵۳۴)	آن کس که چو ابلیس در استیز بـمُرد
در دیده و جان عاشقان ریخته باد	- انوار صلاح دین برانگیخته باد
با خاک صلاح دین در آمیخته باد (۴۳۷)	هر جان که لطیف گشت و از لطف گذشت

### دل و عشق

در آثار عرفا از رابطه دل و عشق بسیار سخن گفته شده آنچه مسلم است اینکه عشق و سلوک عرفانی، جدایی از دل معنا ندارد. دل مرکز و محورست عارفان عاشق بسیار گفته‌اند که دیده میبند و دل در کمند عشق گرفتار میماند «عموماً در اشعار عارفانه و عاشقانه دل جای خاصی دارد اوست که شیدا میشود و شاعر را به دنبال خودش به سرزمینهای عشق و وارستگی که برای عقل نا آشناست میبرد. هرچه عقل و دانش پیش عاشقان بی‌مقدارست عشق و دل عزیز و گرامی میباید. در زبان فارسی درباره کمتر چیزی به اندازه دل سخن گفته شده و مولوی نیز که از پیشوایان شوریدگان و یکی از سردستگان مشتاق میباید در این کار سنگ تمام گذاشته است.» (فاطمی، ۱۳۶۴: ۱۸۰) و یا اینکه سفر عرفانی سفر از دل به دل است. مولانا دل را به کوره (۱۷۶۵)، سرنا (۸۵۹)، چشمه سوزن (۶۱)، ماه (۸۶)، سیماب (۸۷)، آب صافی (۳۲۴)، رباب (۷۲) و ... مانند میکند که بسیاری از آنها تصاویری نو و آفریده اویند.

نمرود صفت، ز دیدگان رفت دلم	در آتش سودای براهیم افتاد (۴۴۳)
باری دل من شاخ گلی را ماند	کش باد صبا به لطف میافشانند (۶۴۶)

در مثنوی آنجا که شیخی به ابا یزید گوید که کعبه منم گرد من طوافی میکن فرماید:

حق آن حقی که جانت دیده است	که مرا بر بیت خود بگزیده است
کعبه هرچندی که خانه بر اوست	خلقت من نیز خانه سر اوست
تا بکرد آن خانه را در وی نرفت	واندرین خانه به جز آن حی نرفت

(مولوی، ۱۳۶۲، ۳۰۵)

### تقابل عشق با عقل ، دانشهای ظاهری و زهد

در ادبیات عرفانی و غنایی زبان فارسی، موارد بسیاری می‌یابیم که عقل ، نکوهش میشود و در این آثار، بسیار از تضاد و تقابل عقل با عشق، سخن رفته است و همیشه این دو، مانند دو هم‌آورد میدان کارزار، در برابر هم می‌ایستند و جالب اینست که این نبرد همیشه به

شکست عقل میانجامد. «عشق، آفتاب است عقل، ذره، اگر چه ذره در تاب آفتاب در ظهور آمد، اما از کجا او را طاقت آن بود که خود پرتو آن نور آید» (عین القضاء، بی تا: ۱۹) در رباعیات مولانا عقل که خواجگی شهر وجود دارد دیوانه کوی یارست. این عقل ذوفنون در برابر عشق به خواب می‌رود (۵۶۹) عقلها صید و شکارند و عشق شکارچی. در شعر کدام شاعر میتوان دوری از زهد و عاشق شدن را اینگونه ساده و صمیمی بیابیم. که مولانا گفته است: «زاهد بودم ترانه گویم کردی» (۱۷۱۶) «... اینکه عقل در راه عشق، مانع میشود و انسان را از تسلیم به جاذبه آن باز میدارد نیز ناشی از آنست که جاذبه یُجِبُّهُم هر سری را در کمند خویش نمی‌آورد، لاجرم آنکه از این جاذبه محروم میماند در مرتبه عقل، توقف میکند و جز به مصلحت‌نگری و سودجویی که عشق از آن بیزار است نمی‌اندیشد ...» (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲-۲۸۱)

- دلدار به زیر لب بخواند چیزی	دیوانه شوی، عقل نماند چیزی (۱۸۰۳)
- آن علم که در مدرسه حاصل کردند	کاری دگرست و عشق، کاری دگرست (۲۲۶)
- در عشق نه پستی نه بلندی باشد	نی بیهوشی، نی هوشمندی باشد
قرآبی و شیخی و مریدی نبود	قلآشی و کم زنی و رندی باشد (۵۹۳)
- تا در دل من عشق تو افروخته شد	جز عشق تو هرچه داشتم سوخته شد
عقل و سبَق و کتاب بر طاق نهاد	شعر و غزل و دو بیتی آموخته شد (۶۱۶)

#### نتیجه :

رباعیات مولانا، اثری درونگرا (انفسی) و ذهنی (subjective) است و کمتر به بیرون و سطح پدیده‌ها پرداخته و به درون و عمق آنها توجه دارد. زبان نو، ساده و صمیمی مولانا با کشش و دلنشینی ویژه، مخاطبانش را به پیگیری و خواندن سخنش میکشاند. او در رباعیات همچون غزلهایش شادیکراست. بسیار به عشق از نوع عرفانی گرایش دارد. خردگریزست. عرفان بر سرتاسر رباعیات حاکم است هر چند از مفاهیم اخلاقی، اجتماعی، مذهبی، داستانهای پیامبران، اشارات اساطیری، داستانها و قصص تاریخی و لغات و اصطلاحات دانشهای موسیقی، شطرنج و... سخن گفته، ولی همه آنها را در خدمت مفاهیم عرفان و عشق بکار میگیرد. عشق پردامنه‌ترین درون مایه رباعیات اوست. تصاویر و

تشبیهات نو و ابتکاری وی در کمال سادگی، طراوت و تازگی ویژه‌ای به شعر او بخشیده است. هر چند در این ویژگی در نگاه کلی با مثنوی و غزلهایش، مشترکاتی دارد؛ اما در سادگی، اختصار و صمیمیت کلام از آنها متمایز است.

#### پی نوشت:

۱. عدد سمت چپ هر مصراع یا بیت، بیانگر شماره رباعی مولاناست که در کلیات شمس تبریزی، جلد هشتم، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر آمده است.

#### فهرست منابع:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۴)، *جام جهان بین*، چاپ ششم، تهران: جامی.
- ۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، *ناردانه ها*، چاپ دوم، تهران: نغمه زندگی.
- ۳- جعفری، محمدتقی (بی تا)، *مولوی و جهان بینی ها*، بی جا، تهران: بعثت.
- ۴- چیتیک، ویلیام (۱۳۸۲)، *راه عرفانی عشق*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، چاپ اول، تهران: پیکان.
- ۵- دشتی، علی (۱۳۷۵)، *سیری در دیوان شمس*، چاپ اول، تهران: جاویدان.
- ۶- رکنی، محمد مهدی (۱۳۵۹)، *عشق از دیدگاه مولوی*، فرخنده پیام، ش ۷۴.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶)، *باکاروان کله*، چاپ چهارم، تهران: جاویدان.
- ۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، *پله پله تا ملاقات خدا*، چاپ بیست و پنجم، تهران: علمی.
- ۹- زمانی، کریم (۱۳۸۵)، *میناگر عشق*، چاپ چهارم، تهران: نی.
- ۱۰- ستّاری، جلال (۱۳۸۴)، *عشق نوازی های مولانا*، چاپ اول تهران: مرکز.
- ۱۱- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، *سبک‌شناسی شعر*، چاپ دوم، تهران: میترا.
- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳)، *سیر رباعی در شعر فارسی*، تهران: انتشارات آشتیانی.
- ۱۳- شیمیل، آن ماری (۱۳۸۰)، *من بادم و تو آتش*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۱۴- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی... (بی تا)، *رسالة لوائح*، تصحیح و تحشیه رحیم فرمنش چاپ دوم، تهران: منوچهری.
- ۱۵- غزالی، احمد (۱۳۵۹)، *سوانح*، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.



- ۱۶- غزالی طوسی، ابو حامد امام محمد (۱۳۸۰)، *کیمیای سعادت* (جلد دوم)، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی
- ۱۷- فاضلی، قادر (۱۳۸۶)، *تفسیر موضوعی مثنوی*، چاپ اول، تهران: اطلاعات.
- ۱۸- فاطمی، سیدحسین (۱۳۶۴)، *تصویرگری در غزلیات شمس*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱)، *احادیث مثنوی*، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۰- قنبری، محمدرضا (۱۳۸۴)، *حیام‌نامه*، چاپ دوم، تهران: زوآر.
- ۲۱- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۲)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، مقدمه، تصحیح و توضیحات عفت کرباسی - محمد رضا برزگر خالقی، چاپ اول، تهران: زوآر.
- ۲۲- مدرّس رضوی (بی تا)، *تعلیقات حدیقه الحقیقه*، بی جا، تهران: علمی.
- ۲۳- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۸)، *فیه ما فیه*، تصحیحات و حواش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، *کلیات شمس (دیوان کبیر)*، ده جلدی، تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، *مثنوی معنوی*، سعی و اهتمام و تصحیح رینولد آلین نیکلسون، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۷)، *نامه اهل خراسان*، بی جا، تهران: زوآر.